

فدرالیزه کردن ایران، یک رویای قومی-فاشیستی



فدرالیسم در ایران امروز، مبنایی جز قومپرستی ندارد فاتح شیخ الاسلامی

معامله و زدوبند با دو خردادیها و یا سلطنت طلبان استفاده میکنند. تجربه نشان داده که این قبیل محافل حاشیه ای و مشغله های موسمی شان جز در دوره

صفحه ۴

فریبنده بود که فدرالیستها بار دیگر شعارشان را دم گرفتند. فدرالیسم در شرایطی دوباره علم شده است که بی ربطی سیاسی و اجتماعی آن، و اهداف ارتجاعی مبلغان آن، بمراتب شناخته تر از دوره قبل است. فدرالیستها از این شعار برای بازتعریف هویت و جایگاه پادروایشان در شکاف قطبهای سیاست و بعنوان اسم شب یارگیرهای محفلی و کریوردی، به هوای بدل شدن به وزنه ای در

پور، با الهام از نظریه های نسبییت فرهنگی غرب، به کشف تنوعات قومی و مذهبی و فرهنگی "ناتل شدند و راهبرد" قومی- فرهنگی شان را پیش کشیدند. هدفشان، مقابله با جنبش رادیکال و تعرضی توده ای از راه ایجاد تفرقه در صفوف مردم و دانه ریختن جلو "نخبگان محلی اقوام اقلیت" با وعده "توزیع مدیریت ها در میان اقوام ایرانی" بود و دقیقاً در واکنش معامله گرانه به این وعده

مقدمه

شش سال پیش حزب کمونیست کارگری با انتشار بیانیه ای در محکومیت شعار فدرالیسم، ضمن افشای مضمون ارتجاعی، ضدمردمی و ضدکارگری فدرالیسم، درباره عقبگردها و مصائب بزرگی که شیوع این ایده میتواند ببار بیاورد هشدار داد (بیانیه دفتر سیاسی و مصاحبه نشریه انترناسیونال با منصور حکمت، خرداد ۱۳۷۵ ژوئن ۱۹۹۶). فدرالیسم هیچگاه مشغله هیچ بخش جامعه نبوده و در این شش سال هم نشده است؛ باینصورت در برابر هر مورد تلاش برای اشاعه این شعار باید ایستاد و آنرا افشاء کرد. دلیل تاکید شش سال قبل ما بر افشای فدرالیسم هم، نه مطرح بودن آن بلکه مطرح شدنش توسط بخشی از اپوزیسیون و مخاطرات شیوع آن در فضای اغتشاش سیاسی و فکری جامعه بود. آن زمان علاوه بر چند جریان "چپ" که فدرالیسم را علی العموم و بی ارتباط با معضل سیاسی مشخص، بعنوان "ساختار متناسب با چندملیتی بودن کشور" تبلیغ میکردند، حزب دمکرات کردستان و بخشی از ملیون ایرانی هم، هرازگاهی در ارتباط با مساله کرد از فدرالیسم و عدم تمرکز نام میبردند و به این ترتیب طیف ناهمگونی از جریانات اپوزیسیون هر یک از زاویه ای این شعار ارتجاعی را در محیط محافل پیرامون خود رواج دادند.

با آمدن خاتمی و رواج پروخاتمیسم در اپوزیسیون، فدرالیسم برای یک دوره از تبلیغات این جریانات خارج شد. رویای "دیالوگ" با خاتمی به مذاق این ساده لوحان خوشتر می آمد. تنها پس از کدر شدن رویای دیالوگ و در دنباله بحث دو خردادی "پلورالیسم قومی- فرهنگی" بود که دوباره سروکله فدرالیسم پیدا شد. در آن مقطع، بر متن بحران روزافزون رژیم، پاسدار- ژورنالیستها و کارشناسان بخش خصوصی و نیمه خصوصی جبهه دو خرداد، امثال جلالی

پیش از دوم خرداد!

علی جوادی



بود. از طرف دیگر بخش خصوصی از نقطه نظر "تقدینگی" قدرت بی سابقهای یافته بود. با شکست در جنگ این سوال در میان مردم بر سر زبانها بود: "اینها کی میروند؟" اما روحیه عمومی حاکی از حالت انتظار بود. ادامه وضعیت با سیاستهای گذشته ممکن نبود. رفسنجانی مرتب تکرار میکرد:

صفحه ۲

و نه فقط فرار سربازان، که فرار بسیجیها و بعضاً پاسداران، رشد فرایندهای یافته بود. خمینی برای حفظ نظام "جام زهر" را سرکشیده بود. ماشین جنگی درآمدی دولت را کاملاً بلعیده بود. "دولت خدمتگزار" از نظر اقتصادی ورشکسته بود. صنایع کشور در ظرفیتی حدود ۳۰٪ راندمان تولیدی فعالیت میکردند. سیاست جیره بندی، ریاضت اقتصادی و کوپینی کردن نیازمندیهای اولیه مردم وارد را به استخوان رسانده بود. تورم و بیکاری گسترش چشمگیری یافته

دوم خرداد حرکت خود جوش مردم برای اصلاح و دمکراتیزه کردن رژیم منفور با توسل "قانون" و "انتخابات" نبود. اینها تبلیغات و اراجیف دوم خردادیها و وابستگان رژیم است. برای بررسی باید نظری به رویدادهای پیش از دوم خرداد و کشمکش جناحها انداخت! رفسنجانی بر مبنای یک پلاتفرم اقتصادی و سیاسی معین پس از میرحسین موسوی به ریاست جمهوری رسید. در اواخر جنگ نه تنها دیگر جوانان "کوره جنگ" را گرم نمیکردند، بلکه فرار از جبههها

وحشت ها و مصحلت ها در برخورد به جنبش زنان

مصطفی صابر



الله های سنگین وزن قم علیه پیوستن مشروط و با حق امتناع جمهوری اسلامی به یک مقاله نامه بین المللی در مورد رفع تبعیض علیه زنان، فتوا دادند و دولت از خیر پیوستن حتی مشروط به این مقاله نامه و "کسب حیثت و آبروی بین المللی"

صفحه ۳

نیروهای انتظامی به "زنان خیابانی" و "خانه های فساد" در مشهد حمله کرده و بیش از صد زن را دستگیر کرده اند. خبر پنجم از کیهان بود که در شیراز در یک "کنسرت پاپ" سه هزار دختر و پسر، تا ساعتها بقول کیهان "با وضعیتی شرم آور" میرقصیدند و "هیچ کس جلودار آنها نبود". خبر بعدی این بود که سه تن از آیت

خبر اول این بود که "جامعه در حال انفجار است". این را از قول برخی سران جمهوری اسلامی اعلام کردند. خبر دوم این بود که تلویزیون جمهوری اسلامی کمپین ترسناکی را علیه بی بند و باری، "مفاسد" و "زنان خیابانی" شروع کرده است. خبر سوم این بود که دو زن در انتظار سنگسار در زندان به سر میبردند. خبر بعدی این بود که

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

از صفحه ۱

پیش از دوم خرداد!

"نجات کشور در افزایش تولید است. نجات کشور البته اسم رمز نجات نظام اسلامی بود!"

پروژه رفسنجانی

سیاست اقتصادی رفسنجانی یک نقطه عطف و چرخش مهم بشمار میرفت. رفسنجانی تلاش کرد سیاست دخالت دولت در حوزه اقتصاد (دولتگرایی اقتصادی) و اقتصاد دستوری و کنترل شده دوران جنگ را تغییر دهد. سیاست خصوصی کردن ها، شناور کردن و تک نرخی کردن ارز، حذف سوسیالها، گسترش فعالیت بخش خصوصی، گسترش واردات، و فروش کارخانجات دولتی در دستور قرار گرفت. همزمان، تلاش برای بهبود رابطه با غرب، ایجاد ثبات و امنیت اداری و حقوقی برای سرمایه، و درجهای از تخفیف فشار فرهنگی و اخلاقی به مردم دنبال شد. این دوران در سطح جهانی مترادف بود با شکست سیاستهای اقتصادی توسعه متکی بر دخالت دولت در اقتصاد. بازار آزاد، رقابت، خصوصی سازی، الگوهای اقتصادی سرمایه داری غرب برتری خود را در چهارچوب سرمایه داری نشان داده بودند. گویی آدم اسمیت جای علامه مجلسی و مطهری را گرفته بود. برای راه اندازی چرخ اقتصاد سیاست جلب سرمایه گذاری خارجی و رفع موانع قانونی آن در دستور قرار گرفت. به دنبال ۱۰۰ میلیارد دلار وام خارجی بودند. البته رفسنجانی پلانفرمش را "اقتصاد ناب اسلامی" نام گذاری کرده بود. کار به جایی رسیده بود که مردم میگفتند "این روزها ولایت فقیه را هم برای فروش به بخش خصوصی واگذار میکنند." "دولت خدمتگزار" جای خود را به "دولت کار" داده بود. این جهتگیریها مورد استقبال ملیون و جمهوریخواهان ملی و رسانههای غربی قرار گرفت. تفاسیر "جناح معتدل" در این دوران رواج یافت. برخی از این طیف در بستن چمدانهایشان زیادی شتاب بخرج دادند. بعضی از آنها با طناب رفسنجانی به ته چاه رفتند. میگفتند که تلاطم این سیاستهای نولیبرالیستی اقتصادی ضرورتا مترادف است با "دمکراسی" و "آزادی"! البته تلفات این خام اندیشی و کودنی سیاسی را هم بسرعت دادند. سهم مردم از "آزادی" اما شمشیر خونی اسلام بود. در خارج کشور هم ترورهای سیاسی اپوزیسیون گسترش پیدا کرد.

جدال جناحها

در سطح جناحها، خط امامیها، جناح حزب الله، (پدران دوم خردادیهای امروز)، تحت فشار جنای قرار گرفته بودند. گویی از "جام زهر" خینی جرمعی نصیبشان شده بود. انتخابات مجلس چهارم به محور جنگ جناحها تبدیل شد. جناح رفسنجانی و رسالت با همان ابزاری که خط امامیها برای حذف رقیب خود در دورانه گذشته حدادی کرده بودند به سراغشان رفتند. یعنی عدم تائید صلاحیت کاندیداهای اصلی خط امامی از طرف شورای نگهبان بر مبنای عدم "التزام عملی به اسلام و ولایت فقیه". بی جهت نبود که محتشمی، وزیر کشور، و نمایندگان خط امامی در مجلس سوم بدنبال حذف این ماده انتخاباتی بودند. سیاستی که هنوز هم گاه و بیگاه دوم خردادیها تحت لوای "لغو نظارت استصوابی" دنبال میکنند. خلخال، بهزاد نبوی، عاطفه رجایی، هادی غفاری، هادی خامنای و مهدی کروبی سلب صلاحیت شدند. این آخری آزمون هم رئیس مجلس بود. خط امامیها از مجلس اسلامی کنار گذاشته شده بودند. کروبی را از پست ریاست "بنیاد شهید" کنار گذاشتند. بهزاد نبوی از پست وزارت صنایع سنگین برکنار شد. حجاریان از بنیانگذاران وزارت اطلاعات و پست معاونت آن را که مینته "مطالعات استراتژیک" وزارت خارجه نقل مکان کرد. موسوی اردبیلی در قم خانه نشین شد. زمزمه محاکمه خلخال بود. میگفتند محتشمی قصد هجرت به لبنان و دره بقاع را دارد. هادی خامنای طرفداران رفسنجانی اعتراض میکرد که به "ترک مخاصمه آرام تن در نمیدهند." جناحها تقلبهای انتخاباتی یکدیگر را افشاء میکردند. رفسنجانی در کنار تعهد به "سیره امام راحل" از "باز کردن درها"، "قضای تازه" و "حکومت قانون" صحبت میکرد. جناح خط امام طالب "تسامح" و "تساهل" شده بود. کسانی که میگفتند: انتقاد از دولت خدمتگزار گناه کبیره است" به طو مضحکی در سنگر "آزادی" و "آزادی" قرار گرفتند. اما مردم اهمیتی به این دعوایها نمیدادند. دعوا در بالا، در میان جناحها، جریان داشت. سنگ زرد برادر شغال است، بیان سیاست عمومی مردم در قبال این اوضاع بود. جناح رفسنجانی در عرصه جنگ جناحها پیروز شده بود و خط امامیها مغلوب. اما جناح بازنده و جناح پیروز هر دو چشم نگران اوضاع بودند. بازنده همچون پیروز خود از عواقب سیاسی تحولات و چشم انداز آتی جامعه بیمناک بود.

استغفای خاتمی

جناح راست بر متن شکست و تضعیف خط امامیها تهاجم گسترده تری را تدارک دید. "تهاجم فرهنگی"، اما علیه مردم. خاتمی از چهره‌های خط

امام و وزیر ارشاد بود. سیاست تبلیغاتی رژیم را در دوران جنگ بعهد داشت. "کلید بهشت، جوانانی که دسته دسته بر روی میدانهای مین فرستاده میشدند، سیاست سانسور قانونی، تهیه کارت صلاحیت برای ناشران، جعلگی محصول این سید اهل "تسامح" بود. هدف جناح راست برکناری خاتمی و در دست گیری وزارت ارشاد بمنظور سازماندهی یک "تهاجم فرهنگی" همه جانبه علیه مردم در کنار شلاق و زندان و سرکوب اسلامی بود. "همه چیز باید صد در صد اسلامی شود!" خط امامیها در جبهه مقابل بر ایجاد ثبات در حوزه تولید فرهنگی، بمنظور جلوگیری از "گزند آفات فرهنگی"، در دفاع از "نظام به قدرت رسیده دینی" پافشاری میکردند. استغفانامه خاتمی بر ضرورت تولید یک "گفتار فرهنگی اسلامی" در رسیدن به "سرچشمه‌های زلال اسلام ناب محمدی" و بمنظور "ایجاد مصونیت برای نسلی ... که از هرسو در معرض توفانهای مهیب الحاد، انحراف، تحجر و فساد است." تاکید میکنند. خاتمی وادار به استعفا شد. نامه آخرینش بیانگر جوهر اهدافی بود که این جناح در "سطح فرهنگی" دنبال میکرد. آزمون "شفاف" تر سخن میگفتند؟! اما این تلاشها از هر دو سو مبین رو در رویی با جامعه‌ای است که خط امامی نیست. در پس هر تلاش روزمره زندگی در حال پس زدن اسلام و تفکر و سنن اسلامی است. و بقول منصور حکمت، اسلام و حکومت اسلامی یک وصله ناجور بر پیکر جامعه‌ای است که اسلامی نیست. تفاوت جناحها اما در روش و راه رسیدن به این اهداف بود. خاتمی هم به سرنوشت دیگران دچار شد. روانه کتابخانه و موزه ملی شد.

بن بست رژیم

سیاستهای اقتصادی رفسنجانی به هیچکدام از اهداف اعلام شده خود منجر نشد. نه تنها سرمایه قابل ملاحظه‌ای به ایران سرازیر نشده، نه تنها تحرک جدی‌ای در این عرصه صورت نگرفت، بلکه تورم و بیکاری و فقر و فلاکت بیشتر جامعه را در چنگال خود گرفت. یک سنجش دولتی نشان داده بود که "کارمندان دولت بطور متوسط روزانه سه دقیقه کار میکنند." عکس العمل مردم واقعی بود. "هر چه پول بدهید آش میخورید؟" رژیم اسلامی کلا در شکست پروژه رفسنجانی ریشه در جایگاه و موقعیت یک رژیم اسلامی در جهان سرمایه داری معاصر دارد. بن بست پروژه رفسنجانی بن بست اقتصادی رژیمی اسلامی در عصری است که رویناهای مناسبتی برای سرمایه گذاری وجود دارند.

کشورهای اسلام زده اساسا روینا و ساختار مناسبی برای صدور سرمایه بین المللی نیستند. مشکل رژیم ایران تشابهی با مشکل اقتصادی کشورهای تازه توسعه یافته‌ای مانند مکزیک و برزیل نداشت. اساس معضل سرمایه داری در ایران اقتصادی نیست، سیاسی و ایدئولوژیک و حکومتی است. شورشهای شهری عکس العملی به این وضعیت جامعه بود.

شورشهای شهری

از شیراز شروع شد. سپس اراک و به فاصله کوتاهی مشهد و چند شهر دیگر را در بر گرفت. معمولا با جرقهای کوچک. این شورشها تشابه حیرت انگیزی با شورش و درگیریهای خارج از محلووه در سالهای قبل از قیام ۵۷ داشتند. خبر شورش مشهد بطور گسترده در رسانه ها انعکاس پیدا کرد. در مشهد نیروهای سرکوب شهرداری دست به تخریب خانه های "بلون جواز" میزدند. مردم خشمگین مقاومت میکنند. به کلاترپها و شهرداریهای منطقه حمله میکنند. مسلح میشوند. چندین بانک به آتش کشیده میشود. مقر اصلی سپاه پاساران بیشترین خسارت را می‌بیند. سازمان تبلیغات اسلامی به آتش کشیده میشود. بسیج و سپاه و نیروی انتظامی قادر به عکس العملی نشدند. دولت مشغول خط و نشان کشیدن بود که "اراذل و اوپاش را محکمه اسلامی به حسابشان خواهد رسید." اما شهرهای دیگری نیز سر به شورش برداشتند. این شورشها سرکوب شدند. اما اراذل و اوپاش همچنان خود در قدرت بودند. سیاست سرکوب مستقیم کارایی خود را از دست داده بود. سرکوب باعث جری تر شدن بیشتر مردم میشد.

"اسلام در خطر است!"

دوره دوم رفسنجانی در چنین شرایطی رو به اتمام داشت. در این طرف معادله نسل دیگری نیز پا به عرصه مقابل با رژیم اسلامی گذاشته بود. نسل جوان. این نسل اسلامی نیست. باوری و شاعر و سنتهای اسلامی ندارد. پر انرژی و پر تحرک است. کوله بار شکست نسل گذشته را بر دوش نمیکشد. علیرغم بگیر و ببندها و عوامفریبیها مرعوب حکومت اسلامی نیست. مدرن و امروزی است. جویای آزادی و خواهان رفاه است. سهم خودش را از زندگی

میخواهد. در رژیم اسلامی آینده‌ای ندارد. فقیر است، از رفاه محروم است. اما برای ساختن آینده خود پا به عرصه تقابل سیاسی گذاشته است. این نسل به رژیم اعلام جنگ میکند. خط امامیها مخاطرات اوضاع را درک میکنند. از "شکاف نسلها" سخن میگویند. موسوی اردبیلی به شکست اعتراف میکند. "دنیای امروز، دنیای مذهبی نیست. ما نتوانستیم جوانها را جذب کنیم." عبدالله نوری این واقعیت را صریحتر بیان میکند: "ما همه باید به مسائل جوانان و خطر جدی که از این بابت متوجه نظام است به عنوان یک مسئولیت دینی و حکومتی بیندیشیم." آذری قمی از جناح راست در آخرین لحظات عمرش به حقیقتی بنیادی اعتراف کرد. "مرد ما را به ذباله دان تاریخ خواهند انداخت."

رژیم اسلامی در آغاز پایان راه خود قرار گرفته بود. رژیم برای حفظ موجودیتش به تکاپو افتاده بود. مردم و جوانها هم برای از بین بردنش. جناح راست بر سیاست سرکوب و یکسخت کردن هیات حاکمه تاکید داشت. ناطق نوری کاندید "اصلح" نظام بود. خاتمی را خط امامیها پس از کنار زده شدن میرحسین موسوی به میدان آوردند. بهزاد نبوی میگفت: "اگر پیروز شوند دهان ما را از سرب پر میکنند." سیاست تعدیل و گسترش پایهای شکننده رژیم اسلامی را پیشه کردند. رفسنجانی پس از تحکیم موقعیت خود در شورای تشخیص مصلحت نظام، پشت جناح راست را خالی کرد. در نماز جمعه اعلام کرد که این بار در انتخابات تقلب نخواهد شد! خاتمی میگفت "برای گرم کردن تنور انتخابات به میدان آمده است." کسی خاتمی را نیشناخت. ناطق نوری را میشناختند. مردم فضا را برای تعمیم شکافهای درونی و هل دادن رژیم به سراسیمه سقوط مناسب دیدند. از اینرو در "انتخابات" شرکت کردند.

دوم خرداد رویدادی در سیر سرنوشتی رژیمی است که مورد نفرت اکثریت عظیم مردم است. اما دوم خردادیها و خاتمی نیرویی برای حفظ و بقای رژیمی محکوم به نابودی و فروپاشی‌اند. رویدادهای بعدی این حقیقت تاریخ معاصر ایران را اثبات کرد. دوم خرداد شکست خورد. ■

مرگ بر جمهوری اسلامی!

زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

رادیو انترناسیونال را روی اینترنت بشنوید

www.radio-international.org

از صفحه ۱

وحشت ها و مصحلت ها

برای رژیم اسلامی گذشته است. و بالاخره خبر آخر این بود که آقای جلالی پور، جلال سرشناس مردم کردستان، "اصلاح طلب" و استاد جامعه شناسی دانشگاه جمهوری اسلامی اعلام کرد که جنبش دوم خرداد "متأسفانه" در "زمینه حضور مستقل زنان" هنوز "تعمیق نشده" است و "تا زمانی که برابری حقوق زن و مرد در جامعه تحقق نیابد، دمکراسی متعارف کامل نخواهد شد".

آیا روشن نیست در آن مملکت چه خبر است؟ وحشت حکومت از "بی بند و باری جوانان"، حمله به "زنان خیابانی"، نشان دادن برق تیغ و سنگسار و احکام اسلامی، و "فمینیست" شدن امثال جلالی پور، همه وجوه مختلف دست و پا زدن های یک حکومت اسلامی غرق در بحران اقتصادی و سیاسی است که یک پایه اصلی موجودیت و بقا و خویش را بر زن ستیزی، ستم جنسی و سرکوب زنان بنا کرده است. این اخبار در عین حال تصویری از آنسوی خط جبهه و اهمیت کلیدی مبارزه علیه آپارتاید جنسی و جنبش برای رهایی زنان در جامعه ایران میدهد. به شما میگویم که آتشفشان اجتماعی عظیمی در حال غلیان است که وقتی فوران کند فقط حکومت اسلامی را خاکستر نخواهد کرد، بلکه کل چهره سیاسی و اجتماعی ایران را دگرگون خواهد ساخت. آری، همه نیروهای سیاسی ایران، از مدافعان اصلاح حکومت در اپوزیسیون گرفته تا سلطنت طلب ها و از مجاهدین تا جریانات پراکنده چپ سنتی، دریافته اند که دوره کنونی زمانه اظهار لطف به "فمینیسم"، حرف زدن از "جنبش مستقل زنان"، "رئیس جمهور" کردن "خواهران"، به رخ کشیدن "افتخارات" رضا شاه در کشف حجاب و حتی دم زدن از "انقلاب زنانه" و نظیر اینهاست. اما همه اینها مصحلت ها و تلاش هایی در مقابله و یا برای مهار جنبش گسترده و عظیمی است که علیه تبعیض جنسی و برای رهایی زنان در ایران جریان دارد. بخش وسیعی از نیروهای سیاسی ایران تا مغز استخوان ضد زن اند و تلقیات مشترک و حتی ادبیات مشترکی با حکومت دارند (برای مثال در مورد همان "بی بند و باری" و "عفت و پارسایی زن ایرانی")، بقیه آنها نیز بطور غریبی سنتی و از جنبش واقعی زنان در ایران عقب اند و عملاً در برابر آن خواهند ایستاد. لذا، الغاء ریشه ای آپارتاید جنسی در ایران و مبارزه بی امان علیه تبعیضات جنسی، جارو کردن

همه قوانین ضد زن، برابری حقوقی همه جانبه زن و مرد در خانواده، مناسبات جنسی، آموزش و تحصیل، کار و تولید، فعالیت سیاسی و اجتماعی، زودودن همه تلقیات مردسالارانه از فرهنگ و سنت و تلقیات و مناسبات اجتماعی، امر جنبش عظیم و گسترده رهایی زنان و در پیشاپیش آن کمونیسم کارگری است. این تلقی را که با اندکی تعمق در عمل و برنامه و حساسیت های جریانات سیاسی هم میتوان دید، ریشه های عمیق اجتماعی و سیاسی دارد. اجازه بدهید فقط اشاره کنیم:

احتیاج به توضیح ندارد که جنبش زنان (جنبش مبارزه برای رهایی زنان) در ایران، بطور بلافاصله و بنحوی رادیکال علیه حکومت مذهبی و نقش ارتجاعی و زن ستیز مذهب است. پس در ایران نمی توان به حکومت مذهبی و تداوم نقش فعال مذهب در حیات جامعه عقیده و دل بستگی داشت و در عین حال مدافع حقوق زنان بود. دیر یا زود دم خروس "خط قرمز" های مذهبی (و یا "رعایت مذهب توده ها") بیرون خواهد زد و مردم شما را به ریشخند خواهند گرفت. لذا در همان ایستگاه اول خیلی از مدافعان مصحلتی "برابری زن و مرد" به ناگزیر پیاده خواهند شد. جنبش زنان در ایران در عین حال با یک "انقلاب جنسی" نوع دهه شصت و هفتاد غرب همراه است. تحولی که علاوه بر آزادی روابط جنسی (امری که هم اکنون بطور حاد در ایران و بویژه بین جوانان مطرح است) تمام تلقیات، سنن و فرهنگ کهنه و مردسالار و ضد زن را نه فقط در عرصه حقوق و قانون بلکه در عرصه های گوناگون زندگی اجتماعی مورد تعرض قرار خواهد داد. اینجا نیز خیلی ها که تحمل رادیکالیسم و سنت شکنی جنبش زنان (که بدلیل تقابل شدید با بیست و سه سال حاکمیت آپارتاید جنسی چه بسی حتی رادیکالتر از نمونه غرب باشد) را ندارند، باید پیاده شوند. مثلاً، کسی نمی تواند ناسیونالیست دو آتش باشد، یا به فرهنگ خزینه و "آل احمد" عشق بورزد و در عین حال از برابری زن و مرد دم بزند و انتظار داشته باشد که مردم او را باور کنند. ناسیونالیسم ایرانی چه نوع جهان سومی و "خلقی" آن و چه نوع عظمت طلبانه آن نگاهی شدت سنتی و عقب مانده به زن دارد. بطور علاج ناپذیری مردسالار است.

علاوه و مهمتر، برابری حقوقی زن و مرد (حتی بهمان درجه ای که در غرب شاهد آن هستیم) در چهارچوب سرمایه داری واقعی و

ممکن ایران، عملاً و بطور پایدار قابل حصول نیست. چرا که سرمایه داری در ایران، به حکم تقسیم کار جهانی، سرمایه داری استبدادی و سرکوبگرانه متکی بر "کار ارزان، کارگر خاموش" بوده و هست. برابری حقوقی زن و مرد یک امر مجرد از سیاست و اقتصاد کل جامعه نیست. نمی توان برای استثمار شدید طبقه کارگر و آباد کردن مینهن عزیز نعره کشید، ساواک و ساواما سازمان داد، حق اعتصاب و تشکل را منع کرد، اختناق برقرار کرد و آنوقت برابری حقوقی زن و مرد را حتی بدرجه ای که در کشورهای غربی بدست آمده، بنحو جلی به اجرا گذاشت.

بنابراین، احزاب و جنبش های سیاسی که به حکومت مذهبی و حفظ مذهب تمایل دارند، ناسیونالیست و ایران پرست باشند، یا مدافع حفظ و بقا، سرمایه داری در ایران باشند، بطور اجتناب ناپذیر در تعارض با تمایلات طبیعی و آزادیخواهانه میلیونها زن و همه آن کسانی قرار میگیرند که از آپارتاید و ستم جنسی و مردسالاری حاکم بر ایران به تنگ آمده اند. این بدرجات متفاوت اما بطور قطع شامل تمام نیروهای سیاسی ایران میشود. تنها این ما "کمونیست کارگری" ها هستیم که با قطعیت علیه هرگونه تعلق به مذهب، ناسیونالیسم، به هرگونه ارتجاع و عقب ماندگی و از همه مهمتر به بردگی مزدی اعلان جنگی بی امان داده ایم. عجیب نیست اگر روشن ترین و رادیکال ترین مطالبات مربوط به زنان، علیه تبعیض جنسی و مردسالاری را در برنامه حزب کمونیست کارگری ("یک دنیا بهتر") خواهید یافت.

حتی اگر ما با شرایط پیش گفته و پایه های مادی رادیکالیسم جنبش زنان در ایران روبرو نبودیم، وجود حزبی نظیر حزب کمونیست کارگری که در مقابل جنبش های سیاسی و اجتماعی دیگر سینه سپر کرده است و فعالانه در هر مقطع و حول هر تحول سیاسی تعریفی ماکزیمالیستی و انسانی از برابری زن و مرد میدهد، خود به تنهایی عاملی است که میتواند به جنبش زنان در ایران خصلت بسیار رادیکال و انقلابی ببخشد. این نیروی سیاسی بالنده و فعال که مبارزه برای رهایی زن یک رکن هویتی و لایتجزای آنست، اکنون یک فاکتور عینی تحولات اجتماعی ایران است. آینده ایران نه فقط با نقش و دخالت جنبش و خواستهای مطالبات زنان بطور کلی، بلکه به احتمال قریب به یقین به آن صورت رادیکال، شفاف و پیگیری که کمونیسم کارگری طرح میکند، مهر خواهد خورد. این تحولی تاریخی و تعیین کننده نه فقط در مقیاس ایران و کشورهای اسلام زده بلکه جهانی خواهد بود. ■

انجمن مارکس لندن

ورود برای عموم آزاد است

شنبه ۸ ژوئن ۲۰۰۲ - ۱۲ تا ۶ بعد از ظهر

انقلاب روسیه ۱۹۱۷ - ۱۹۲۷ بررسی تحلیلی

جلسه سوم: از انقلاب اکتبر تا مرگ لنین

کورس مدرسی

ساختمان حکومت شورائی، مسائل عاجل، صلح با آلمان، کمونیسم جنگی، جنگ داخلی، نپ، افق انقلاب در اروپا، انقلاب آلمان، شورش کروئشتات، انترناسیونال سوم، کمونیسم و جنبشهای استقلال طلبانه، شروع بحث آلترناتیو اقتصادی سوسیالیسم.

آدرس: (جنب ایستگاه Faringdon)
The Castle, 35 Cowcross Street

لطفا راس ساعت ۱۱/۵ در محل حضور بهم رسانید
ورودی ۵ پوند

ورود کودکان و نوجوانان زیر ۱۶ سال ممنوع است
لطفا دوربین و ضبط صوت همراه نیاورید
تلفن تماس 026 4611 773 (0)0044
ای میل: marx@yaho.com

متونی که مرور آنها توصیه میشود

منصور حکمت - دولت در دورههای انقلابی

مارکسیسم و مساله شوروری شماره های ۲ و ۳

ای اچ کار- تاریخ انقلاب روسیه جلد ۱، فصل ۵ تا آخر و جلد های ۲ و ۳
لنین - خطر فلاکت و راه مبارزه با آن / وظایف انقلاب / دولت و انقلاب / تزه های مربوط به مجلس موسسان / اعلامیه حقوق مردم زحمتکش و استثمار شوند / طرح فرمان مربوط به انحلال مجلس موسسان / تزه های مربوط به مساله انعقاد فوری صلح جداگانه و الحاق آمیز / وظایف توتی حکومت شوروری / اقتصاد و سیاست در عصر دیکتاتوری پرولتاریا / بیماری کودکی چپ روی در کمونیسم

تظاهرات های مردم آلمان

علیه سفر جورج بوش

سفر جورج دبلیو بوش به آلمان با تظاهراتی اعتراضی وسیع مردم این کشور روبرو شد. در تظاهرات روز چهارشنبه در برلین حدود صد هزار نفر شرکت کردند. در حدود ۵۰ شهر آلمان علاوه بر برلین تظاهرات بود. ۲۶۰ سازمان و حزب و اتحادیه و انجمن به تظاهرات فراخوان دادند. شانزده هزار نفر نیروی پلیس و گارد ویژه اف بی آی برای کنترل شهر برلین بسیج شده بودند. شعارهای مردم چنین بود: همبستگی از پایین به جای بمبها از بالا! نه جنگتان را میخواستیم و نه خودتان را! بوش خودش تروریست است. ما با مردم جهان علیه نظامیگری آمریکا و میلیتاریسم همدریم. نه به جنایت در فلسطین! نه به محاصره اقتصادی عراق! هر سال ۹۰ هزار انسان که بخش اعظم آن کودکان زیر ۵ سالند به خاطر محاصره اقتصادی عراق

می میرند، نه به این جنایت! بوش برگرد برو! ما جنگ نمیخواهیم، ما نظم جهانی سرمایه داران را نمیخواهیم! نان به جای بمب، کار به جای بمب، عدالت به جای بمب! تظاهرات برلین بدلیل حمله پلیس به درگیری انجامید، تعداد زیادی زخمی شدند. مردم گفته اند که این تظاهرات تا فردا پنجشنبه ادامه دارد. هزاران نفر علیرغم محاصره پلیسی شهر به سمت برلین رفته اند. برلین چهره حکومت نظامی به خود گرفت. پارلمان آلمان حزب سوسیالیست را زیر فشار گذاشته بود که اعلام تظاهراتش را پس بگیرد، نماینده این حزب گفت اگر ما هم پس بگیریم مردم پس نمیگیرند. پس از آلمان، قرار است بوش به روسیه و فرانسه و ایتالیا برود. در فرانسه و ایتالیا از هم اکنون اطلاعیه هایی پخش شده که بوش را راه ندهید.

از صفحه ۱

فدرالیزه کردن ایران

های اغتشاش سیاسی و فکری جامعه، به وزنه معادلات جامعه بدل نمیشوند. این را خود همین محافل هم میدانند. مساله از نظر ما اینست که با افشای فدرالیسم و اهداف مبلغان آن، کاری باید کرد که این مجال کلا از آنها سلب شود. اشتباه سیاسی بزرگی است اگر خطر بهره برداری لپمن - فاشیستی از ایده فدرالیسم دست کم گرفته شود.

۱- چرا فدرالیسم؟ چرا امروز؟

حتمیت سقوط جمهوری اسلامی، پرونده قدرت در ایران را باز کرده است. این زمینه عام سیاسی، بویژه با شکست خاتمی، به جریانات گوناگون اپوزیسیون امکان داده تا درباره نظام سیاسی جایگزین و جایگاه خود در آن، تبیین بدهند و طرح بپرزند. بر این زمینه و با نگاه به آرایش سیاسی مشخص اپوزیسیون میتوان جای محافل مدافع فدرالیسم را نشان داد.

امروز علاوه بر جنبش ملی-اسلامی که از داخل رژیم ادعای "جایگزینی" دارد، دو نیروی اصلی اپوزیسیون: ناسیونالیسم پراگم، از راست جامعه با آلترناتیو اعاده رژیم شاهی سرنگون شده، و کمونیسم کارگری، از چپ جامعه با آلترناتیو جمهوری سوسیالیستی، در صحنه جدال بر سر شکل دادن به سیمای سیاسی آتی ایران حضور فعال دارند. این دو جنبش با اینکه خواهان نظامهای اقتصادی و سیاسی متضادی هستند، در این نکته مشترکند که هر دو به کل قدرت سیاسی در مقیاس سراسری نظر دارند و نه به کسری یا سهمی از آن. ناسیونالیسم پراگم تا آنجا که بتواند میکوشد ماشین دولتی بورژوازی را با کمترین لطمات تحویل بگیرد تا در نبردهای ناگزیر طبقاتی بعد از جمهوری اسلامی از ظرفیت سرکوبگرانه آن علیه کارگران و مردم استفاده کند. در مقابل، استراتژی کمونیسم کارگری بر این ضرورت تاکید میکند که این ماشین سرکوب، کل دم و دستگاه سرکوبگر جمهوری اسلامی، توسط انقلاب مردم در هم شکسته شود تا بتوان به جای آن، حاکمیت مستقیم مردم، حاکمیت بی کم و کاست آحاد شهروندان، در

یک نظام شورائی، در شکل جمهوری سوسیالیستی برقرار کرد. بر خلاف این دو جنبش، جنبش ملی - اسلامی که پا در درون رژیم دارد، همه فلسفه سیاسی اش حفظ نظام و گرفتن کسری و سهمی از قدرت در چارچوب آن است. جناح دو خرداد در جدال قدرت با جناح دیگر حاکم که ارگانهای اصلی ماشین دولتی را در دست دارد، طی پنج سال گذشته به هر دری زده تا آن بخشهای بورژوازی که به هر دلیل از سهمشان در قدرت سیاسی ناراضی اند را به دنبال خود بکشاند. از این دریچه بوده که جریانات اپوزیسیون پرورژیم و از جمله فدرالیستها به صحنه جدال قدرت وارد شده اند و برای گرفتن "سهم" خود صف بسته اند. با شکست دو خرداد و دورنمای سقوط حتمی جمهوری اسلامی، کل دعوی قدرت جنبش ملی - اسلامی و خرده توقعات دنباله هایش از صورت مساله حذف میشود. سوال اصلی تحولات سیاسی ایران، دیگر نه "حفظ نظام"، بلکه سرنوشت ماشین دولتی بورژوازی است: آیا مثل سال ۵۷ از دستی به دست دیگر داده میشود، یا درهم شکسته میشود و حاکمیت مستقیم و شورائی مردم به جای آن برقرار میگردد؟ این دومی مضمون تلاش کمونیستها و کارگران است. تلاش مشترک بخشهای مختلف بورژوازی، علیرغم هر اختلافشان، حفظ ماشین دولتی و سهم شدن در تقسیم غنیمت آن است. شکل جمهوری، شکل پادشاهی، شکل متمرکز، شکل فدرالی، پرچم دروغین عدم تمرکز و انتقاد ارتجاعی از تمرکز، همه تابلوها و پرچمهای اردوی بورژوازی در جدال تقسیم میراث جمهوری اسلامی، تقسیم غنیمت ماشین دولتی بجا مانده از آنست. تابلوی فدرالیسم در صحنه احتمال حاکمیت بورژوازی پسا-اسلامی است.

شعار فدرالیسم، تابلوی گدائی قدرت محلی بخشهای ناراضی بورژوازی از بورژوازی حاکم در مرکز، از حکومت مرکزی، به بهانه وجود "اقوام" و "ملل" و "مناطق ملی" است. تا وقتی که دو خرداد پایبی در قدرت داشته باشد این تابلو رو به آن دارد و از روح "پلورالیسم قومی فرهنگی" مدد میجوید. فدرالیستها در عین حال به این هم دل خوش اند که اگر سلطنتی ها به قدرت برسند تابلوی فدرالیسمشان مبنای معامله ای با آنها زیر نام عدم

تمرکز بشود. در ادامه توضیح خواهیم داد که فدرالیزه کردن ایران به معضل واقعی مساله کرد و ضرورت رفع ستم ملی از مردم کردستان بیربط است. مساله کرد، برای مدافعان کردستانی و غیرکردستانی فدرالیسم چیزی جز یک دستاویز، جز یک توجیه برای سهم خواهی ناموجهشان از قدرت، نیست.

۲- قومگرایی مبنای ناگزیر فدرالیسم ایرانی

محور اصلی تبلیغات فدرالیستها بر قومیت بعنوان مینا و مجوز تقسیم فدرالی اهالی متمرکز است. نود در صد گفته ها و نوشته های اینها کلمات و عباراتی چون تنوع ملیت ها، زبانها، فرهنگ ها، خلق ها و ملل ساکن ایران، تک ملتی و کثیرالملله، ستم ملی، پامال کردن تنوعات، حقوق ملتها و ... است. جز این نمیتواند باشد. اینها تلاش قابل اعتنائی هم برای پنهان کردن قومپرستی شان نمیکند. اما خارج از میل یا توان پنهانکاریشان، بنظر من در شرایط ویژه تاریخی جامعه کنونی ایران، فدرالیزه کردن نمی تواند هیچ مینا و توجیه و مقصد و خاصیتی جز قومگرایی داشته باشد.

مقولات "قوم" و "فرهنگ" مقولات نامتعینی هستند (نظیر "ملت")، که به تعبیر یک نویسنده انگلیسی قرن ۱۹: "تا وقتی که از ما نپرسید می دانیم چیست!" و به محض پرسیدن، مشکلات و تناقضات هر نوع تبیین و تعریفی که در جواب بیاید فوراً بیرون میزند؛ این مقولات به واقعیت های عینی قائم به ذاتی اشاره ندارند بلکه به حالتها و آرایشهای متغیر و سیال از گروهبندی انسانها، واقعی یا خیالی، اشاره دارند که خود محصول بالانس کشمکش ها و تخصیصات سیاست ها و جنبش های سیاسی متغیری در سطح جامعه اند و بنابراین دائماً خصالت شان، ماندگاری شان، شکل و شمایلشان و دامنه تاثیر و شمولشان در معرض تحول و تغییر است. در ارتباط با این مقولات متد و محتوای مشترک بحث فدرالیسم و "پلورالیسم قومی-فرهنگی" دوخرداد شایان توجه است: اینها شروع می کنند تفاوت های انسانها، تنوعات موجود در رفتار اجتماعی آنها، نظیر تعدد زبان های رایج، تا معمول بودن رسم و رسوم متفاوت، گوناگونی فرم لباس

و غیره را، با واسطه ذهنیت های از پیش موجود جامعه در قالب مقولات "قوم" و "فرهنگ"، به سطح "هویت" های قومی و فرهنگی و به سطح ایدئولوژی ارتقاء می دهند، سپس خودسرانه از آن آرایش قدرت سیاسی و ساختار سیاسی-اداری بیرون می کشند، انسانها را بر مبنای این هویتها الصاق شده، تقسیم می کنند، حقوقشان را، بنام اقوام اکثریت و اقلیت، درجه بندی می کنند و بر اساس این خط کشیهای قومی، در مورد نحوه تقسیم قدرت سیاسی میان حکومت مرکزی و "نخبگان محلی اقوام اقلیت" یا نمایندگان خودگمارده اقوام و ملل به معامله می نشینند.

اما این کاری نیست که یکبار صورت بگیرد و تمام شود. دور بعدی استفاده از ابزارهای قدرت، برای بازتولید و ابدی کردن شکافها و کشمکشهای قومی و تحکیم موقعیت خود در قدرت، در درز این شکافهاست. استفاده از قدرت سیاسی، قانون، آموزش و پرورش، ایدئولوژی، تبلیغات، میدیا، مذهب، هنر و ادبیات و اخلاقیات، مراحل مختلف صنعتی است که کارش ریخته گری و قالبریزی قومی - فرهنگی انسانهاست. نوعی تولید معنوی با پروسه ای شبیه تولید مادی. شباهت جوهری این فعل و انفعال ایدئولوژیک با راسیسم، فاشیسم و مذهب به راحتی و روشنی قابل درک است. محققان آنتی راسیسم، به این فعل و انفعال ایدئولوژیک با اصطلاحات (racialization) و (culturalization) به معنی مقوله تراشی "نژاد" و "فرهنگ" از ماتریال تفاوتهای فیزیکی و معنوی انسانها، اشاره میکنند. این "فلسفه سیاسی" و ایدئولوژی پشت "پلورالیسم قومی-فرهنگی" و فدرالیزه کردن ایران است. صاحبان چنین پروژه هایی برای بسیج نیروی آن بخش از اهالی کشور که دورشان حصار قومی و فرهنگی میکشند راه دیگری ندارند جز اینکه قومیت و فرهنگ را به ایدئولوژی و هویتشان تبدیل کنند. این فلسفه سیاسی و ایدئولوژی بخشهایی از بورژوازی است که از سهم خود در قدرت سیاسی ناراضی اند. "تقد" و "تق" اینها به تمرکز و فوق تمرکز حکومت مرکزی از این زاویه است.

تصادفی نیست که حمیدرضا جلائی پور، پاسداری که "اولین تجربه سیاسی اش را به گفته خودش

از جنگ نکرده گرفته و ده سال در پست فرماندار و معاون استاندار در نکرده و مهاباد و سنجند فعالانه در کشتار و سرکوب مردم کردستان شرکت داشته است، امروز در مقام جامعه شناس و ژورنالیست، بحث "پلورالیسم قومی - فرهنگی" را در قبال "معضل کرد" و دیگر "اقوام ایرانی" تئوریزه و تبلیغ میکند. یا نشریه دوخردادی "سیروان" (سنندج) به نقل از معاون وزیر کشور مینویسد: "مدیریت ها در میان اقوام ایرانی نادرست توزیع شده است" و وعده انتخاباتی خاتمی درباره "سهم کردها در مدیریت کشور" را یادآوری میکند. باز تصادفی نیست که عباراتی نظیر "کثرت گرایی فرهنگی" به کلمه کلیدی "کثمتان" مشترک فدرالیستها و دو خردادها و درحقیقت به لولای اتصال سیاسی آنها بدل شده است.

"پلورالیسم قومی - فرهنگی" دوخرداد و قومگرایی فدرالیستها از زاویه تقسیم انسانها بر مبنای قوم و فرهنگ و تفرقه افکنی فاشیستی تماما از یک جنس اند. تفاوت دو ایده، وقتی به پروژه سیاسی بدل شوند، به تفاوت موقعیت سیاسی و منافع زمینی مدافعان و مبلغانشان بر میگردد. دوخردادپهانی درون رژیم نمیخواهند به ساختار سیاسی - اداری قدرت دولتی خود دست بزنند. راه حلشان گسترش پروژه های فرهنگی، به عبارت دیگر "تفرقه از راه فرهنگ" است. تغییر ساختاری اداری مورد نظرشان دستکاری در تقسیمات کشوری بسود استانهای بزرگتر و متمرکزتر است (طرح ده استانی کردن کشور). فدرالیست های خارج رژیم، به ایده تقسیم مردم بر مبنای قومی بعنوان سرپل سهم خواهی از قدرت سیاسی محلی برای خود بنام نمایندگان خودگمارده اقوام (یا ملل)، نگاه میکنند و آن را تا سطح فدرالیزه کردن کشور امتداد میدهند. دو سر این خط، دو سر ریسمانی است که این دو گروه در جدال تقسیم قدرت در دست گرفته اند و از دو سو میکشند. واضح است که این تقسیم مردم بر مبنای قومی، فرهنگی، مذهبی و این جدال بر سر سهم از قدرت میتواند سرچشمه جنگها و خونریزی ها و عقبگردهای سیاسی، فکری، فرهنگی تعیین کننده و عواقب خطیری باشد که بیانیه شش سال پیش ما راجع به آن هشدار داده بود، هشدار که امروز از هر زمان دیگری ملموس تر و جلی تر است. ادامه دارد. ■

سایت های حزب و نهادهای نزدیک به حزب روی اینترنت

www.wpiran.org
www.wpibriefing.com
www.rowzane.com
www.hambastegi.org
www.childrenfirstinternational.org

www.jawanan.org
www.iwsolidarity.com
www.medusa2000.com
www.marxsociety.com
www.kwpiran.org

Bank Account:
Z.I. Konto:
520 5164 008
BLZ: 10090000
Beliner Volksbank
Germany

Website:
www.haftegi.com
Email:
haftegi@yahoo.com
Fax: 0044-8701207768

Address:
BM Box 8927
London
WC1N 3XX
England